

ترجمه پژوهی قرآنی

نوشته: حسین عبدالرؤف

ترجمه و تحریر*: بهاء الدین خرّمشاهی

فصل اول: ترجمه کردن قرآن

۱/۱. جست و جوی معادلهای کاملاً برابر رؤیایی بیش نیست

در میان نظریه پردازان، هیچ اختلاف آراییی به اندازه مورد مربوط به اینکه مفهوم معادل در ترجمه چیست، وجود ندارد. این مفهوم غالباً در معنای مغشوش یا مبهم به کار رفته است. حتی پیشنهاد شده است که این اصطلاح را رها کنیم ولی «هیچ اصطلاح مفید دیگری به جای آن نمی توان پیشنهاد کرد» (Neubert and Shreve, 1992:143). از نظر کتفورد (Catford 1965:20) معادل (یابی) عبارت است از جانشین سازی موادی از متن در یک زبان (زبان مبدأ) با مواد مشابهی از متن در زبان دیگر (زبان مقصد). اسنل هورن بی (Snell-Hornby 1995:19) به حق بر آن است که مفهوم پیشنهادی کتفورد درباره معادل، خیلی کلی گویانه و انتزاعی و در واقع یک تعریف دؤری است که به جایی نمی رسد و نمی رساند. در هر حال، تعریف کتفورد نمی تواند برای زبانهای نظیر عربی و زبانهای اروپایی که هم از نظر زبان شناختی و هم فرهنگی ناهمسانند، اعتبار داشته باشد. بنابراین، این تعریف، تعریفی ناکارا است، چرا که پیشاپیش این امر را مسلم و مفروض می گیرد که همه زبانها متقارن اند. از نظر نیومارک (Newmark 1982:x) مفهوم معادل در ترجمه به اصطلاح «مایه معطلی است یا خیلی نظری و فنی است یا بیش از اندازه شخصی و من عندی». اسنل - هورن بی (1995:22) نظر مشابهی دارد

* مراد از «تحریر» این است که ترجمه حاضر به اقتضای بحثهای باریک و بغرنجش، اندکی آزاد و با افزودن و کاست انجام گرفته است. م.

و می‌گوید معادل‌یابی کاملاً برابر، مفهوم اساسی و در عین حال نامناسبی در ترجمه پژوهی است. اصطلاح معادل کاملاً برابر (equivalence) قطع نظر از اینکه (حتی پس از اینکه بیشتر از دو دهه بحث‌های حاد را پشت سر گذاشته) غیر دقیق و دارای سوء تعبیر است، القاکننده توهّم تقارن بین زبانهاست که فراتر از تقریبی مبهم، به ندرت وجود دارد، و به علاوه، مفاهیم اساسی ترجمه را هم به تحریف می‌کشاند.

نایدا (1964) Nida از معادل‌های ظاهرنگر (خشک و رسمی) و باطن‌نگر (معنی‌گرا) سخن می‌گوید، ولی حاتم و میسون (8:1990 Hatim and masom) از کاربرد کلمه معادل در مورد ترجمه، به عنوان معضلی آشکار سخن می‌گویند و برآنند که معادل کاملاً برابر، هدفی قابل حصول نیست و در عالم واقع روایت ظاهرنگر یا باطن‌نگر از زبان مبدأ در زبان مقصد وجود ندارد. به جای آن به این اصطلاح به صورت نسبی و تعدیل یافته‌اش

اعتقاد دارند؛ یعنی نزدیک‌ترین تقریب ممکن در زبان مقصد نسبت به زبان مبدأ.

مفهوم «تقریب» اکنون معیار مسلط در ترجمه پژوهی شده است؛ یعنی آنچه مترجم در طلب آن است تقریب است، نه معادل کاملاً برابر، زیرا «چیزی به نام معادل‌های یکسان وجود خارجی ندارد» (157:1964 Nida, cf. Bello 1931 a & b). محققان بیش از پیش از این واقعیت آگاه شده‌اند که آنچه فی الواقع در میان زبانها وجود دارد درجاتی از «تقریب» است، زیرا «نابرابری و ناهمخوانی [معادلها] را نمی‌توان کلاً و کاملاً ریشه کرد» (3:1991 Smalley). این رهیافت، نیومارک (101:1991 New mark) را به این رویکرد رهنمون شد که تأکید ورزد: از آنجا که مفهوم ترجمه آسان یا در اوج کمال، توهمی بیش نیست، مفهوم معادل در ترجمه، فقط می‌تواند در حد «تقریب» باشد. هرچند هاوس (5-204:1981 House) ما را تشویق به اتخاذ روش و راهبرد ترجمه مبدل می‌کند تا به معادل کارا برسیم، ولی اذعان دارد که چنین معادلی دشواریاب است، زیرا تفاوتها و اختلافات هنجارهای اجتماعی - فرهنگی و پیش‌اندیشه‌های فرهنگی را در هر دو زبان باید به حساب بیاوریم.

بیکر (6:1992 Baker) هشدار مشابهی را عرضه می‌کند و توجه ما را به این واقعیت معطوف

می‌دارد که هرچند معمولاً معادل‌یابی تا حدودی مقدور است، ولی تحت تأثیر چندین و چند عامل زبانی و فرهنگی است، و لذا همواره نسبی است. سیمز (Simms 1997:6) مؤکداً می‌گوید ترجمهٔ بین زبانها به نحو ناب، ناممکن است، زیرا همان گونه که در داخل یک زبان واحد مسئلهٔ مترادف [مترادف و هم - معنی بودن کامل دو کلمه] تحقق ندارد، به همین ترتیب، معادل قاموسی ناب هم بین زبانها وجود ندارد. لارسون (Larson 1984:153) نیز به این واقعیت اشاره می‌کند: از آنجا که زبان مقصد زبان محاورهٔ مردمی است که فرهنگشان بسی با فرهنگ مردمان سخنگو به زبان مبدأ فرق دارد، همین امر خود به خود، یافتن معادل‌های قاموسی را دشوار می‌سازد. کلمات زبان مبدأ، غالباً به یک سلسله کلمات کاملاً متفاوت برگردانده می‌شود، و این بدان معنی است که مترجم انتظار ندارد معادل لفظی [کاملاً برابر و دلخواه] وجود داشته باشد (پیشین، ص ۱۵۴).

مناقشه بر سر مفهوم معادل، از سطح مقیاس خرد، یعنی سطح کلمه، به سطح مقیاس کلان، یعنی خود متن در یک زبان کشیده شده است. نوبرت و شریو (Neubrt and Shreve 1992:143) همچنین از بازآرایی متنیّت (textuality) متن که متنیّت جدیدی در زبان مقصد پدید می‌آورد، سخن می‌گویند. از نظر کولر (Koller, 1995:196)، معادل از چند وجه مفهومی نسبی است: از یک سو به مدد شرایط تاریخی - فرهنگی، که متنها در آن پدید می‌آیند، تعیین می‌یابد، و سپس باید در فرهنگ زبان مقصد فهمیده شود، و از سوی دیگر به مدد سلسله‌ای از عوامل و شرایط زبانی - متنی، و فرا - زبانی که گاه متعارض‌اند و به ندرت همگونگی و همگرایی دارند، متحقق می‌گردد. کولر در (همان اثر) فهرست بلندبالایی از این عوامل و شرایط به دست داده است، که بعضی از آنها عبارتند از: متن مبدأ محاط است در ویژگیهای زبانی، سبکی و زیبایی شناسانه در محدوده و زمنیهٔ هنجارهای زبانی، سبکی و زیبایی شناسانهٔ همان زبان. همچنین از هنجارهای زبانی، سبکی، زیبایی شناسانهٔ زبان مقصد و کم و کیف و میزان مهارت مترجم اثر می‌پذیرد. از نظر وینی و داربلنت (1958:46, 1995:31) Vinay and Darbelnet تلاش برای برابری معادلها، عبارت است از یکی از هفت روند ترجمه، و نوعی ترجمهٔ «آریب» oblique است، به این معنی که بر استفاده از مقولات موازی موجود در زبانهای مبدأ و مقصد متکی است. از نظر آنها معادل‌یابی روندی است که «موقعیت متن اصلی را بازآفرینی می‌کند، در حالی که از عبارت‌پردازی کاملاً متفاوتی

استفاده می‌برد» (Shuttleworth and Cowi 1997:51, cf. 1995:342). او به این نتیجه رسیده است که مفهوم معادل، تبدیل به یک معضل بزرگ شده است، زیرا محققان مختلف، مرجعهای نظری مختلف پیشنهاد کرده یا در مدّ نظر گرفته‌اند (Gutt 1991:10). نمی‌توان مرکزیت مسئله معادل (یابی) را در ترجمه پژوهی یا نظریه ترجمه انکار کرد. این مسئله همچنان بر برنامه‌های آموزش ترجمه و ترجمه به طور کلی سیطره دارد. هیچ مترجمی چه در سطح خرد (کلمه)، چه کلان (متن) به معادلهای کاملاً متقارن در هیچ زبانی دست نمی‌یابد، چرا که لایه‌های چندگانه معنایی و فرهنگی که آنها در آن بالیده‌اند، عمدتاً متفاوت است: «آرزو و آرمان برابریابی کاملاً یکسان کیماست» (Bell 1991:6). مترجمی که آرزو دارد به معادلهای قاموسی و یا متنی کامل دست یابد، سردر پی سراب است. یافتن معادل کامل در ترجمه، در هر سطحی از زبان ناممکن است، اما معادل نسبی در هر سطحی امکان دارد. از میان این تعاریف متناقض مفهوم «معادل»، که از نظر منطقی گرفتار «دور» هم هستند، مترجم طرفی نمی‌بندد؛ و جای این سؤال هست که او ترجمه‌اش را باید معطوف به کدام سطح سازد. مهم‌ترین سطحها عبارتند از: زبانی، فرهنگی، سبک‌شناسانه، معناگرایانه ساختاری، پاسخگویانه، ارتباط گرایانه و کارا، یعنی ناظر به کارایی.

۱/۲. نابرابری معادل‌یابانه در میان زبانها

واقعیت همه‌پذیر فقدان مطلق ترادف بین دو کلمه یا مدخل قاموسی در هر زبانی ما را به این امر رهنمون می‌شود که بپذیریم نابرابری معادل‌یابانه در ترجمه بین زبانها یک پدیده زبانی قابل انتظار است. «ما اغلب این واقعیت را درمی‌یابیم که بین کلمات یک زبان و کلمات زبان دیگر، معادل و معادله دقیق وجود ندارد». فقدان معادل در میان زبانها در سطح قاموسی، بافتی، دستور زبانی و پراگماتیکی واقعیتی است عام و مسئله‌ای است که مترجمان همواره با آن مواجه می‌شوند. «به دست دادن سررشته‌های راهنما برای چاره‌اندیشی در مورد انواع و اقسام فقدان معادل که در میان زبانها وجود دارد، عملاً غیر ممکن است» (Baker 1992:17). زبانها از همدیگر به لحاظ نحوی، معناشناسی و پراگماتیکی عمدتاً فرق دارند. در کانون ترجمه، مسئله معنی نهفته است. هر زبان طبیعی انسانی سازوکارهای موقت و خلق الساعه برای بیان معنی و تغییر معنی، نه فقط از طریق کلمات، بلکه همچنین از رهگذر تغییر نظم و نظام کلمات دارد. ممکن است مواردی باشد که معناها بین چند زبان همپوشی داشته باشد،

ولی این معانی نمی‌توانند کاملاً معادل باشند. بنابراین هر ترجمه‌ای «درجات متنوعی از عبارت‌پردازی و نقل به معنی دارد» (Nida 1997:195)، زیرا معنای کلمات و متون وسیعاً مبتنی بر تناظر فرهنگهاست (پیشین: 189). هنگام ترجمه از زبانی به هر زبان دیگر، لاجرم تعداد زیادی کلمه در آن زبان هست که معادل ترجمه‌ای دقیق در زبانهای دیگر ندارد، قطع نظر از اینکه از نظر زبان‌شناختی و فرهنگ چقدر به هم نزدیک باشند. در کتاب فرازبان معناشناختی طبیعی (The Natural Semantic Metalanguage (cf. Myhill 1997:207 آمده است که فقط در حدود پنجاه درصد از کلمات، معادل ترجمه‌ای در سایر یا تقریباً سایر زبانهای جهان دارند و سایر کلمات لزوماً معادل در زبانهای دیگر ندارند. حتی غالباً چنین است که کلماتی که دارای معادل ترجمه‌ای انگاشته می‌شوند، از نظر حاق معنایشان تفاوت‌های عمده دارند (پیشین). تفاوت‌های ذاتی، دستور زبانی و پراگماتیک در زبانها منتهی به مواردی از فقدان معادل و ترجمه‌ناپذیری بین زبانها می‌شود، و چنین است که ما با این محدودیتها دست و پا بسته می‌شویم. مترجم در هر حال باید بکوشد خود را از این دست و پابستگی‌ها برهاند تا با ملاحظه هنجارهای زبانی و فرهنگی زبان مقصد به ترجمه‌ای قابل قبول، اطلاع بخش و کارا دست یابد. بدین‌سان متن مبدأ از تغییرات ساختاری که در روند هر ترجمه‌ای ناگزیر است، آسیب می‌بیند. در هر حال برای ترجمه متن مقدس و بسیار حساسی چون قرآن، چه شاهر کار ادبی باشد چه نه، گزیری از دام بی‌دقتی‌های تفسیری نیست. البته یک قرآن ترجمه شده نظر به زبان مقصد، فی‌الجمله ویژگیهای ساختاری، بافتاری (textural) و ادبی متفاوت خلق‌الساعه دارد. «طبیعت زبان طبیعی چنان است که ما نمی‌توانیم حصول ترجمه‌پذیری کامل را انتظار داشته باشیم» (Keenan 1978:157). از نکاتی که نباید غافل شد، معنای محتوایی و زمینه‌مندانه است. هاوس (House 1973:166) به مسئله معنی و اینکه چقدر امکان ترجمه محدود می‌شود اگر فحواها و دلالت‌های فرالفظی را منظور بداریم، اشاره دارد. «فحواهای معانی، فراتر از آنند که بتوان به طرز صحیح آنها را به ترجمه آورد، زیرا ذاتاً ماهیت تعریف‌ناپذیر دارند» (پیشین). به همین ترتیب خلأهای معنایی (Dagut 1978) نظیر خلأهای محیط‌شناختی، فرهنگی، قاموسی و دستور زبانی نمونه‌های بی‌همتایی از فقدان معادل در ترجمه میان زبانها به شمار می‌آیند. اینها را فقط به مدد آوردن خرده‌ریزهای کلامی و بازآرایی کلمات می‌توان مهار کرد.

ترجمه پژوهی قرآنی ۹۱ □

در سطح دستور زبانی، جابه‌جایی مقولات (Catford 1965) دلیل وجودی فقدان معادل ترجمه‌ای را تشکیل می‌دهد. اینها عبارتند از:

- **جابه‌جایی بین نظامها:** فی‌المثل وقتی که یک فقره قاموسی مفرد / جمع در زبان مبدأ داریم باید به شکل جمع / مفرد ترجمه کنیم تا با هنجارهای زبان مقصد موافق افتد، چنان که در مثال زیر مشاهده می‌شود:

و من اصوافها و اوبارها و اشعارها

[... and out of their (rough) wood, and their soft, fury wood and their hair... Q 16: 80]

[و از پشم (درشت / زبر) آنها و از گُرک آنها و موی آنها... (سوره نحل، ۸۰)]

در متن و زبان مبدأ کلمات اصواف و اوبار و اشعار در هیئت جمع‌اند، ولی نظام زبانی زبان مقصد، مترجم (اسد، ۱۹۸۰، ۴۰۷) را مجبور کرده است که آنها را در هیئت مفرد ترجمه کند. - **جابه‌جایی طبقه / رده‌ای:** و آن هنگامی است که یک فقره از زبان مبدأ که متعلق به طبقه دستور زبانی خاصی است در متن مقصد طبقه دستور زبانی دیگر به خود می‌گیرد، چنان که در:

كان اكثرهم مشركين

[Most of them worshipped others besides God Q 30:42] (Ali, 1983:1063)

[اغلب آنان در جنب خدا دیگران را می‌پرستند. سوره روم، ۴۲] که کلمه «مشركين» که در زبان مبدأ اسم است، در زبان مقصد به فعل همراه با تکمله‌ای تبدیل شده است که اقتضای زبان مقصد است. همچنین در این مثال:

لا يستوى اصحاب النار و اصحاب الجنة

ترنر (Turner, 1997:331) ترجمه‌ای مقصد - مدار، همراه با تغییر طبقه نحوی به دست داده است:

[The companions of Hellfire and the companions of the Gardens of Heaven are not equal Q 59:20]

[همدمان دوزخ و همدمان بوستانهای بهشتی برابر نیستند. سوره حشر، ۲۰] که فعل «يستوى» (برابری ندارند) زبان مبدأ تبدیل به صفت (برابر) در زبان مقصد شده است.

یک نمونه از جابه‌جایی طبقه یا رده نحوی (دستور زبانی) که در ترجمه قرآن پیش می‌آید تغییر اسماء مذکر به اسماء مؤنث و بالعکس است. چنان که در «الشمس» که مؤنث و «القمر»

که مذکر است پیش آمده است:

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا. وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا

[سوگند به خورشید و پرتو شکوهمندش. و سوگند به ماه، آن گاه که در پی آن روانه شود. (Ali).

1983:1742] [Q 91:1-2

اسم «الشمس» (خورشید) که در زبان مبدأ مؤنث است، در ترجمه تبدیل به اسم مذکر شده و اسم عربی مذکر «القمر» (ماه) در زبان مقصد تبدیل به اسم مؤنث شده است. یک مثال قرآنی دیگر در آیه ۳۹ سوره یس است که نشان می‌دهد «القمر» مذکر است:

وَالْقَمَرِ قَدْرِنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ

[و ماه را برایش منزلگاه‌ها قرار داده‌ایم (برای سیر و سفرش) تا مانند شاخه خشک خرماي کهن بازگردد] [پیشین، ۱۱۷۸).

- **جابه جایی ساختاری:** که مستلزم تغییری در ساختار دستور زبانی / نحوی (و نظم و نظام کلام) بین زبان مبدأ و زبان مقصد است، چنان که در مثال زیر مشهود است:

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ

[صفت ناشایست در حق همه کسانی که به حیات اخروی ایمان ندارند تعلق می‌گیرد. سوره نحل، ۶۰]

در اینجا اسد (۴۰۳:۱۹۸۰) مجبور شده است نظم و نظام کلام را که در زبان مبدأ به صورت مبتدا و خبر است و در آن «مثل السوء» (صفت ناشایست) در آخر کلام به صورت خبر آمده، مقدم بدارد که در زبان مقصد تأثیر سبک شناسانه داشته باشد، و چنان که ملاحظه می‌شود، ترجمه «مثل السوء» را در آغاز کلام آورده است.

- **جابه جایی واحد = خلا معناشناختی** (Semantic voids, Dagut 1978) در این مورد یک کلمه واحد از زبان مبدأ به عبارتی در زبان مقصد ترجمه می‌شود، که معنایش این است که معادل یک کلمه‌ای در زبان مقصد وجود نداشته، مانند کلمه «الْبُدْنَ» (سوره حج، آیه ۳۶) که به معنای نوعی چهارپای حلال گوشت قربانی درشت اندام است و «مشرکین» (سوره روم، ۴۲) که اشاره شد) که به معنای کسانی است که در جنب خداوند دیگران را می‌پرستند، یا کسانی که به آخرت ایمان ندارند، به جای یک کلمه به یک عبارت ترجمه شده است. این موارد و نمونه‌ها نشان می‌دهد که ترجمه تشبیه است (خود شبیه‌سازی‌ای که غالباً توفیق ندارد) و در جامعه

مبدل است که جلوه می‌کند (Newmark 1991:80).

اینها جا به جایی‌های نمونه‌وار است که به ترجمه بین عربی و زبانهای دیگر، به ویژه انگلیسی تحمیل شده است. هاوس می‌گوید: «از آنجا که هر زبان در تفرع و تفرّدش یگانه است، ترجمه تنوعات هر زبان در بین زبانها با قید و بندهای دست و پاگیر مواجه است، و معمولاً ترجمه این تنوعات به نحوی رضایت‌بخش کاملاً ناممکن است» (House 1973:166). یاکوبسون (Jackobson 1966:233) بر آن است که ترجمه در چنین سطحی چنان است که بین واحدهای زبانی امکان معادل‌یابی کامل فراهم نیست، حال آنکه پیامها می‌توانند به عنوان تعبیر و تفسیر رسا از واحدها یا پیامهای زبان بیگانه، به ترجمه درآیند.

نمونه‌هایی از این دست، لارسون (Larson 1984) را به اینجا رسانده است که ادعا کند توافق و انطباق کامل بین زبانها بسیار نادر است. به این علت، غالباً لازم است که یک کلمه از زبان مبدأ به چند کلمه در زبان مقصد ترجمه شود تا همان معنی را افاده کند (پیشین، ۵۷). این واقعیت که زبان مبدأ زبان گفتاری / نوشتاری مردمی از فرهنگی است که غالباً با فرهنگ زبان سخنگویان زبان مبدأ بسیار متفاوت است، خود به خود، یافتن معادلهای قاموسی را دشوار می‌سازد. واژگان هر دو زبانی با هم همخوانی ندارد. این ناهمخوانی مترجم را مجبور می‌سازد که در طی جریان ترجمه مدام دست به جرح و تعدیل بزند (پیشین، ۱۵۳). این بدان معناست که در ترجمه اغلب به کلماتی از زبان مبدأ برمی‌خوریم که از نظر معنایی و دستور زبانی با کلمات زبان مقصد منطبق نیست. نایدا (Nida 1994:147) می‌گوید: «نسبت و تناسب معنایی بین کلمات زبانهای مختلف تناظر یک به یک یا حتی یک به چند ندارد. نسبت و تناسبها همیشه چند به چند است با حاشیه ابهامها، نامفهومی‌ها و مرزهای محو و درهم.» (نایدا، ۱۴۷:۱۹۹۴).

حتی اگر هدف ما دستیابی به معادل کارا یا کارآمد و مفید در عمل باشد تا متن مبدأ را بتوان اهلی تر و طبیعی تر ترجمه کرد، باید برای «از دست رفتن محتوای معنایی» آماده باشیم (Newmark 1982:42) و با وجود این هم، چنان که در بحث از جا به جایی ساختاری ملاحظه شد، متن مبدأ را از نظر ساختاری و سبک‌شناسی «نابسامان» می‌سازیم (Cf. Nida and Taber 1969). در ترجمه قرآن، زبان و ویژگیهای فرهنگمند زبانی و ادبی، بی‌چون و چرا «غیر قابل تقلید» و «غیر قابل بازسازی» به زبانهای دیگر است به نحوی که رضایت‌بخش باشد و بتواند

اثر عرفانی مشابهی بر مخاطبان زبان مقصد بگذارد که شبیه به تأثیر آن بر خوانندگان زبان مبدأ باشد. این ظرایف و ریزه‌کاری‌های قرآنی هیچ نوع معادلی در زبان مقصد ندارند و نمونه‌هایی بی‌همتا از ترجمه‌ناپذیری زبان شناختی و فرهنگی عرضه می‌دارند. زبانها از طریق سازوکارهای موقت و خلق الساعه نظیر جا به جایی نظم و نظام کلام، شکستن جملات و غیره، یا از طریق به کارگیری عمدی طرح و تعبیه‌های ادبی انتخابی، به تأثیرگذاری سبکی دست می‌یابند.

در جست و جو برای یافتن تأثیرگذاری مشابه و تضمین مفهوم بودن ترجمه و قابل قبول و اطلاع بخش بودن (cf. beaugrande and dressler 1981) در واقع و به ناچار تأثیر سبکی متن مبدأ را که نقش مهمی در معنا بخشی سراسری متن دارد، ضایع می‌کنیم. ب. ج. ادب می‌گوید: «مترجم مجبور است میزانی از ضایع شدن این ویژگیها را در روند ترجمه بپذیرد. این ازدست رفتگی بر اثر ضعف متن مقصد در باز آفرینی تأثیر قاموسی / لفظی مشابه با متن اصلی، بدون از دست دادن بعدی پیام حاصل می‌شود» (Adab 1966:32). اصل اساسی ترجمه چنین است که هیچ ترجمه‌ای در زبان گیرنده یا مقصد نمی‌تواند همتا و همپای «مدل» در زبان مبدأ باشد (Nida and Taber 1969:7).

تنوعها و تفاوت‌های متقابل فرهنگی در میان زبانها منتهی به فقدان معادل می‌شود و می‌تواند دامچاله‌ای در ترجمه باشد؛ همچنین منبع سوء تفاهم در میان مخاطبان زبان مقصد واقع می‌شوند. لفور می‌گوید: ترجمه قرآن یک نمونه بی‌همتا از فقدان معادل در ترجمه‌های بینا-متنی است. طرح ریزی معنایی هر زبان با هر زبان دیگری متفاوت است. (Lefevre) (1975:28). هیچ دو زبانی چه در معنایی که به نمادهای مشابه می‌دهد، چه در شیوه‌هایی که چنین نمادهایی در عبارات و جملات آراسته می‌شوند یکسان نیست (Nida 1964:156). نایدا (۱۹۶۶:۱۳) به تعبیر دیگری همین نکته را بازمی‌گوید: هیچ دو زبانی دارای نظامهای یکسان برای آراستن نمادها و درج آنها به صورت تعبیرات معنادار نیست. این بدان معناست که هیچ ترجمه‌ای در زبان مقصد نمی‌تواند معادل دقیق «مدل» در زبان مبدأ باشد؛ یعنی همه انواع ترجمه مستلزم از دست رفتن اطلاعات، افزوده شدن اطلاعات، و یا دگرگون شدن اطلاعات است. این را باید ناشی از آن حقیقت دانست که نایدا می‌گوید «انطباق تام و تمام بین زبانها» وجود ندارد (Nida and Taber 1969:160). هیچ دو کلمه‌ای در هیچ دو زبانی هرگز دقیقاً همان

ترجمه پژوهی قرآنی ۹۵ □

معانی ضمنی و تداعی‌کننده را ندارند. (Nida 1994:160). بدین سان واکنشی که متن مقصد، یعنی قرآن ترجمه شده در میان مخاطبان مقصد می‌یابد، نمی‌تواند با واکنشی که متن مبدأ یعنی قرآن در میان مخاطبان اصلی دارد منطبق باشد. این واکنش از طریق الگوهای زبانی، آوایی و ادبی‌ای که با روند هر ترجمه همراهند، تحقق می‌یابد. پیکتال (Pickthall: vii) بر آن است که صرف آوای تلاوت قرآن انسان را به گریه می‌اندازد و از خود بی‌خود می‌سازد. آنجا که در درون یک زبان، در سطح درون زبانی «حتی مترادفها معادلهای کامل نیستند» (Jakobson 1966:233) هیچ کس نمی‌تواند انتظار داشته باشد که ترجمه از زبانی به زبان دیگر به معادلیت نایل گردد: حداکثر انتظاری که می‌توان داشت «تقریب» است. در مسئله ترجمه کلام الله یعنی قرآن، اعتراض علمای مسلمان به اینکه قرآن ترجمه شده را قرآن بخوانند موجه است. آنان رواتر می‌دانند که روایت ترجمه شده «ترجمه معانی قرآن» خوانده شود. این توجه و تعلق خاطر آنان با قول گرینشتاین (Greenstein 1990:87) که می‌گوید ترجمه مدد رسان برای خواندن متن اصلی است، نه جانشین آن، تأیید می‌شود. به نظر هو (Hu 1992:503) ترجمه‌پذیری نیازمند این است که متمایز از مسئله معادل‌یابی باشد. اگر چه معادل‌یابی، متضمن ترجمه‌پذیری هست، ولی این دو، مفاهیم مختلف‌اند و نباید خلطشان کرد. «هو» (در همان اثر) بر آن است که ترجمه به نحو منطقی انجام می‌گیرد، ولی معادل‌یابی دقیق صورت نمی‌بندد.

صلایی که کمیسارف (Komissarov 1993:116) برای «اقتباس مصلحت‌اندیشانه [=پراگماتیک]» و «ترجمه‌های موسع / آزاد» برای مفهوم‌سازی کامل متن و نیل به «دقت مصلحت‌اندیشانه» در داده، مؤید این نظر ماست که متن ترجمه شده با متن اصلی یکسان نیست. این نکته بر وفق این واقعیت است که به قول اشتاینر (Steiner 1975:354) «دستگاه ارجاع معنوی زبانها و فرهنگهای مختلف، یکسان نیست».

